

مجادلات لفظی بر سر نسل‌کشی فرهنگی، بهبود اوضاع را به تأخیر می‌اندازد

نویسنده: پیام اخوان

درآمد: دادستان پیشین دیوان بین‌المللی لاهه با نگاهی گذرا به سرگذشت سوگناک بومیان کانادا نشان می‌دهد که مجادله بر سر تعریف حقوقی دقیق "نسل‌کشی فرهنگی"، آشتی ملی و تحول واقعی در این کشور را به تعویق می‌اندازد.^۱

"نسل‌کشی فرهنگی" چیست و چرا مهم است؟ برای نخستین بار در ژوئن گذشته، "کمیسیون حقیقت و آشتی" این اصطلاح نافذ را به کار برد. منظور از آن سیاست استعماری یکپارچه‌سازی است که هدفش نابودی بومیان کانادا به مثابه‌ی "موجودیتی متمایز از لحاظ حقوقی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و نژادی" بود. کسانی که از درد و رنجی درازمدت در مدارس شبانه‌روزی جان سالم به در برده بودند، از این اعلامیه به گرمی استقبال کردند. اما مناقشه‌ی شدیدی بر سر درستی یا نادرستی استفاده از اصطلاح "نسل‌کشی" درگرفت؛ مناقشه‌ای که ما را از رویارویی با واقعیتی که بومیان کانادا با آن دست به گریبان‌اند، بازداشت. من به عنوان دادستان سابق سازمان ملل متحد در لاهه، از تعریف حقوقی این جرم به خوبی آگاهم. آنچه مرا می‌آزارد بی‌اعتنایی این مجادله به معنای ژرف‌تر واژه‌ها و نادیده گرفتن اهمیت پذیرش وقوع جرم برای التیام زخم‌ها است. جریان دادرسی در کمیسیون "حقیقت و آشتی" نه محاکمه‌ای جنایی بلکه فرصتی برای حدود ۶۷۵۰ نفر از بازماندگان بومیان کانادا بود تا سکوت‌شان را بشکنند و روایت‌های دل‌خراش خود را با هموطنان کانادایی در میان‌گذارند.

بحث بر سر تعریف حقوقی دقیق "نسل‌کشی فرهنگی" در برابر واقعیت این اصطلاح به مثابه‌ی استعاره‌ای برای سوگواری رنگ می‌بازد؛ و مجادله‌های انتزاعی درباره‌ی تعریف دقیق واژه‌ها به مراتب کم‌اهمیت‌تر از نیاز عاجل به آشتی ملی با بومیان کانادا است. نگاهی به تاریخ "معاهده‌ی نسل‌کشی سازمان ملل" به فهم این مناقشه کمک می‌کند. این معاهده در سال ۱۹۴۸، در پی "هولوکاست"، و پس از ماه‌ها مذاکره تصویب شد. در این مذاکرات نمایندگان توافق کردند که نسل‌کشی "جسمانی" و "زیست‌شناختی" در پیش‌نویس پیشنهادی اولیه باقی بماند اما نسل‌کشی "فرهنگی" از آن حذف شود. این امر دو دلیل داشت: از یک سو، برخی معتقد بودند که کشتار در کوره‌های آدم‌سوزی به دست نازی‌ها جنایتی است که با تخریب بناهای تاریخی و از بین بردن زبان اقلیت‌ها فرق دارد؛ از سوی دیگر، اکثر کشورهای غیر اروپایی هنوز زیر سلطه‌ی استعمارگران بودند، و بنابراین تجربیات هولناک آنها از "رسالت متمدن‌سازی" در این مذاکرات مطرح نشد.

^۱ آنچه می‌خوانید ترجمه‌ی اثر زیر است:

Payam Akhavan, 'Cultural Genocide: When We Debate Words, We Delay Healing', The Globe and Mail, 10 Feb 2016, <http://www.theglobeandmail.com/opinion/cultural-genocide-when-we-debate-words-we-delay-healing/article28681535/>

پیام اخوان استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه مکزیک در مونترال، کانادا، است.



هر چند "نسل‌کشی فرهنگی" عمری کوتاه داشت اما در آن دوره به طور جدی مفهومی حقوقی به شمار می‌رفت. بهترین توصیفی که امروز می‌توان از آن ارائه داد این است که آن را شیخ جنایت‌های گذشته بدانیم. تا جایی که به سیاست مدارس شبانه‌روزی ربط دارد، مهم‌ترین امر این است که "انتقال اجباری کودکان" - که ابتدا شکلی از "نسل‌کشی فرهنگی" به شمار می‌رفت - به عنوان یکی از کارهای دال بر ارتکاب نسل‌کشی در تعریف رسمی این واژه باقی ماند.

در محاکمه‌های پس از جنگ، نازی‌ها به جرم ربودن هزاران کودک "از لحاظ نژادی ارزشمند" از لهستان اشغالی تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند. اخیراً "دیوان بین‌المللی دادگستری" انتقال دائمی کودکان را نسل‌کشی "زیست‌شناختی" تعبیر کرده زیرا این امر، درست مثل عقیم‌سازی اجباری، قابلیت تولید مثل یک گروه را از بین می‌برد. می‌توان درباره‌ی این مسئله بحث کرد که آیا انتقال موقت کودکان به منظور از بین بردن فرهنگ یک گروه هم مصداق نسل‌کشی است یا نه. حداقل می‌توان گفت اگر کاربرد اصطلاحات دقیق حقوقی این قدر مهم است، در این صورت مدرسه‌ی شبانه‌روزی‌ای که گروهی را به علت هویتش آزار و اذیت کند مرتکب جنایت علیه بشریت شده، جنایتی که به همان اندازه مهم است. پس چرا اعلامیه‌ی کمیسیون حقیقت و آشتی به چنین مناقشه‌ی شدیدی انجامید؟

همان‌طور که تاریخ قانون‌گذاری نشان می‌دهد، "نسل‌کشی فرهنگی"، حتی به عنوان مفهومی حقوقی، برخلاف تصور عده‌ای چندان دور از ذهن نیست. اما "کمیسیون حقیقت و آشتی" این مفهوم را به طرز معقولی به عنوان یک اصطلاح توصیفی غیر حقوقی به کار بُرد، و مهم‌تر این که، بازماندگان این اصطلاح را حاکی از به رسمیت شناختن غم و اندوه عمیق خود می‌دانند. نباید قدرت کلمات را در احیای ارزش انسانی قربانیان ناچیز شمرد. حتی می‌توان گفت که "نسل‌کشی فرهنگی" به عنوان استعاره‌ی سوگوارانه مهم‌تر است تا به مثابه‌ی اصطلاحی حقوقی زیرا وظیفه‌ی اخلاقی ما به عنوان یک کشور عبارت است از تحول و التیام آلام و نه بحث‌های بی‌فایده بر سر تعریف و طبقه‌بندی.

چالشی که با آن روبرویم تضمین قطعی این امر است که کانادا اعلامیه‌ی سازمان ملل درباره‌ی حقوق بومیان را محترم شمارد تا بتوان میراث استعمار را پشت سر گذاشت. امروز واقعیت این است که در میان کانادایی‌های بومی، ۴۰ درصد از کودکان گرسنه می‌خواهند. میزان مرگ و میر نوزادان دو و نیم برابر، میزان قتل شش برابر و میزان حبس ده برابر میانگین ملی است. خواه گذشته را "نسل‌کشی فرهنگی" بخوانیم یا چیزی دیگر، این وضعیت شرم‌آور بی‌تردید ناشی از جابه‌جایی اجباری و اهریمن‌نمایی قومی است.

اگر نتوانیم حقوق بشر را در کشور خود محترم شماریم چگونه می‌توانیم از حقوق بشر در سازمان ملل دفاع کنیم؟ چرا شفقتی را که نثار پناهندگان سوری می‌کنیم به خواهران و برادران بومی خود تعمیم نمی‌دهیم؟ حرکت از حقیقت تاریخی به آشتی ملی - چالشی که "کمیسیون حقیقت و آشتی" پیش روی ما نهاده - آزمون واقعی صحت و سقم تصویری است که از خود به عنوان کانادایی داریم. نشانه‌های امیدوارکننده‌ای از پیشرفت سیاسی دیده می‌شود. اما، در پاسخ به این ندای عاجل، هر یک از ما باید ببینیم که چگونه می‌توانیم به صورت فردی و جمعی، در بنای آینده‌ای عادلانه سهیم شویم.

شاید به این ترتیب، با تجلیل از رستگاری انسانیت مشترک خود، نسل بعدی به جای بحث درباره‌ی "نسل‌کشی فرهنگی" بر شادکامی فرهنگی تمرکز کند.

برگردان: ریحانه خاضع